موجودات افسانه‌یی در فرهنگ، ادبیات و اعتقادات مردمی برخی ملل جهان

سیمرغ (Phoenix)

مقدمه:

حتماً تاکنون در فیلمها و داستانهای تخیلی، جسته و گریخته با برخی از این موجودات افسانه یی آشنایی پیدا کرده‌اید. مثلاً با نام سیمرغ. سیمرغ نه مختص شاهنامه و افسانه‌های کهن ایرانی بلکه در داستانهای اسطوره‌یی سایر ملل نیز با تعابیری کم و بیش متفاوت روایت شده است. حتماً شما خوانندگان مجله در فیلم «داستان بی‌پایان»، شاهد درگیری «کمانگیر» نوجوان قهرمان فیلم با گرگ سیاهی که سمبل نابودی است بوده‌اید. یکی از این موجودات افسانه‌یی همین گرگ سیاه‌رنگ (معروف به انسان گرگ‌نما) است که بنا به روایات کهن، این جانور، انسانی بوده که به هیبت یک گرگ تبدیل شده است.

در داستانهای کهن ایرانی اژدها موجودی است که باعث بدبختی مردم می‌شود. مثلاً آب را از سرچشمه می‌بندند و نمی‌گذارد که به شهر برسد، و یا اژدها موجودی تعبیر شده است که هر روز به روستا آمده و تعدادی از جوانان روستا را بلعیده و می‌رفته است. هیچ‌کس هم قادر نبوده وی را از بین ببرد و...

در داستانهای افسانه‌یی چین باستان، اژدها چنین تعبیری ندارد. اژدها نشان قدرت امپراتوری است، سمبل رحمت خداوند بر کشاورزان و فقراست. در بیشتر فیلمهای ساخت چین، نشان سمبلیک اژدها دیده می‌شود. چینی‌ها در جشنها و مراسم مذهبی و یا بالماسکه‌ها از این سمبل بیشترین استفاده را می‌کنند تا به‌نوعی آئینها و آداب و رسوم باستانی خود را به‌نمایش گذاشته و زنده نگه دارند. در داستانهای افسانه‌یی سایر ملل نیز موجودات دیگری وجود دارند که هر یک بیانگر تعابیری بوده‌اند که خود بر زندگی اجتماعی، سنن ملی و حتی فرهنگ و ادبیات آن جامعه تأثیر گذاشته‌اند.

در نوشتهٔ های حاضر قصد داریم که تعدادی از این موجودات افسانه‌یی مانند سیمرغ، اژدها، اختاپوس دریایی، اسب بالدار، اسب شاخدار، شیر پرنده، سگ نگهبان دنیای مردگان، زن شیرنشان، و انسان گرگ‌نما را که در فرهنگ بعضی ملل ـ با تفاوتهایی ـ مشترک بوده و یا در میان مردم سایر کشورها خاص همان منطقهٔ جغرافیایی بوده و بخشی از ادبیات و سنن ملی آن کشورها را سمبلیزه می‌کند معرفی کنیم.

سیمرغ (Phoenix)

سیمرغ بیانگر فناناپذیری، رستاخیز و زندگی بعد از مرگ است. در اساطیر یونان و مصر باستان سیمرغ با خدای خورشید مترادف است. بنا بر عقیدهٔ یونانیان، سیمرغ در سرزمین عربستان نزدیک چشمه‌یی خنک زندگی می‌کرد. هر سپیده‌دمان،

خدایان خورشید ارابهٔ خود را متوقف می‌کرد تا به آواز زیبای این پرنده که در چشمه‌یی مشغول شناکردن بود گوش سپارد. در آن زمان فقط یک سیمرغ بود که زندگی می‌کرد. سیمرغ وقتی احساس کرد که مرگش نزدیک شده است آشیانه‌یی از چوب معطر فراهم کرد، آن را به آتش کشید و سپس خود در میان شعله‌های آتش فنا شد. سیمرغ جدیدی از میان هیمه‌های آتش ظاهر شد. خاکستر سیمرغ فناشده را مومیایی کرده و در داخل تخمی قرار داد و با صمغی آن را اندود و خود به‌سمت شهر خورشید پرکشید و تخم را در محراب خدایان خورشید به ودیعه گذاشت. در اساطیر مصر باستان معمولاً از پرنده‌یی به‌نام حواصیل مترادف سیمرغ نام برده می‌شود ولی در ادبیات کلاسیک، سیمرغ را مترادف با طاووس یا عقاب می‌دانند.

در چین باستان حدود ۲۸۰۰سال قبل از میلاد مسیح، فوهسی امپراتور چین در دست نوشته‌یی خاطرنشان کرده بود که روزی یک پرندهٔ عجیبی را دیده است که اشاره به سیمرغ بود. وی علائمی شبیه حروف مورد استفادهٔ زبان چینی بر روی نیم‌تنهٔ این پرنده مشاهده کرده بود و از همین‌جا بود که منشأ خط زبان چینی را به خطوط منقوش بر روی این پرنده نسبت می‌دهند.

بنا به عقیدهٔ چینی‌ها، سیمرغ نر و ماده هنگامی که واقعهٔ شگفت‌انگیزی برای خورشید اتفاق می‌افتد ظاهر می‌شوند. سیمرغ نر سمبل خورشید و سیمرغ ماده سمبل ماه است. امپراتور هوانگ‌دی در سال۲۶۷۸ قبل از میلاد مسیح، در بیستمین سال حکومتش نوشت: ابرهای درخشانی در آسمان ظاهر شدند، وقتی که او سوار بر قایقی بر رودخانهٔ Yuan Hoo حرکت می‌کرد در جایی که به نقطهٔ انشعاب با رودخانهٔ Lu می‌رسد دو سیمرغ نر و ماده را مشاهده می‌کند. آنها از هیچ حشره‌یی تغذیه نمی‌کردند. از علفهای موجود نیز استفاده نمی‌کردند. تنها غذای آنها قطرات شبنم بود. مدتی بعد آنها را دید که بر روی قرنیز سرسرای قصر خود آشیانه ساخته بودند. سیمرغ ماده با صدای آواز خوش سیمرغ نر به جست و خیز می‌پرداخت. سیمرغ ماده رنگی همانند رنگین‌کمان داشت.

در افسانهٔ دیگری از امپراتوران چین باستان آمده است: امپراتور وان خواب دید که در هاله‌یی از خورشید و ماه پوشانده شده است. سیمرغی را بر قلهٔ کوه K ' e مشاهده کرد. ششمین روز از اولین ماه بهار بود. امتداد پنج ستاره در آسمان شهر Fang به‌هم می‌پیوست. سپس سیمرغ نر و ماده بر روی آسمان پایتخت امپراتور وان ظاهر شدند که نوشته‌یی را بر منقار خود داشتند و روی آن نوشته شده بود امپراتور ین فاقد هرگونه اصول و عقایدی است و فقط سرکوب و آشفتگی را در این سرزمین حاکم کرده است.

در جای دیگری آمده است: امپراتور چینگ در باغ قصرش قدم می‌زد. در کنار درختی نشست و مشغول نواختن عود گردید. دو سیمرغ در کنارش ظاهر شدند. امپراتور این واقعه را به فال نیک گرفت و در معبد Ho فریضهٔ قربانی به‌جا آورد.

در افسانه‌های چین باستان سیمرغ اتحاد بین دو امپراتور ین و یانگ را سمبلیزه می‌کند، یکی مظهر صلح و دیگر مظهر تفرقه. چینی‌ها بر این عقیده بودند که هر وقت که امپراتور جدید بر تخت سلطنت جلوس می‌کرد سیمرغ نیز هم‌زمان ظاهر می‌شد.

خورشید بالدار که سمبل مصریان،آشوریان و بابلیان است نیز از پرندهٔ سیمرغ به‌نام «پرندهٔ خورشید» الهام گرفته است.

مورخین یونان باستان چون هرودوت و دیودورس نوشته‌اند که روحانیون مصری با محاسبات ریاضی بازگشت سیمرغ مصری که به‌نام Bennu شناخته می‌شود را ثابت کرده‌اند.

سیمرغ یک پرندهٔ شگفت‌انگیز افسانه‌یی در منطقهٔ عربستان بود. گفته می‌شد که سیمرغ جثه‌یی به اندازهٔ عقاب و رنگی قرمز مایل به زرد داشت. پروبال طلایی او و آهنگ دلپذیر صدایش شگفتی او را دوچندان کرده بود. آن زمان فقط یک سیمرغ در قید حیات بود و دارای عمری طولانی که محدودهٔ عمرش به ۵۰۰سال می‌رسید. هنگامی‌که مرگ سیمرغ نزدیک شد آشیانه‌یی از شاخه‌های معطر برای خود ساخت، آن‌را به آتش کشید و خود در میان آتش خودساخته سوخت. از میان خاکستر سیمرغ سوخته و بنا به گفتهٔ بعضی از منابع دیگر، از میان شعله‌های آتش سیمرغ جدیدی متولد شد.

مصریان باستان سیمرغ را به آرزوهای فناناپذیری نسبت می‌دهند و این فلسفه در تمدن آنها انگیزش قوی‌ای را ایجاد کرد و نماد آن در سراسر مدیترانه آن روزگار باستان گسترش یافت.

حوالی قرن اول میلادی اسقف اعظم روم اولین مسیحی بود که افسانهٔ سیمرغ را به‌عنوان نشانه‌یی از روز رستاخیز و زندگی پس از مرگ تعبیر کرد. هم‌چنین سیمرغ همیشه با روم جاوید و پایدار مقایسه می‌گردید و در سکه‌های فرمانروایی روم باستان به‌عنوان شهر ازلی ضرب می‌شد.

در اساطیر چین باستان سیمرغ سمبل حد اعلای پرهیزگاری، اقبال، قدرت و خوشبختی است. سیمرغ برای چینیها پرنده‌یی است که آزارش به کسی نمی‌رسد. سمبل خاص ملکه است و فقط ملکه می‌تواند لباسی که سمبل سیمرغ روی آن هست بر تن کند. کسی که از جواهری با نشان سیمرغ استفاده می‌کند بدین‌معنی است که وی فردی است با ارزشهای اخلاقی والا و شخص مهمی به‌شمار می‌آمد. رنگ سیمرغ چینی را ترکیبی از رنگهای اصلی ـ مشکی، سفید، قرمز، سبز، زرد ـ تشکیل می‌داد.

در داستانهای قدیمی اروپائیان سیمرغ را به این‌صورت توصیف کرده‌اند که در بهشت در زیر درخت دانش، بوتۀ گل رزی روئیده بود. از اولین بوتۀ گل رز پرنده‌یی متولد شد. پرواز او مانند تلألو نور بود، پرهای بسیار زیبایی داشت، آوازش سحرانگیز بود. اما وقتی حوا میوۀ درخت دانش را کند و متعاقباً به‌همراه آدم از بهشت رانده شدند از شمشیر یکی از فرشتگان آسمانی شراره آتشی روی لانۀ این پرنده افتاد و لانه را به آتش کشید. پرنده خود در میان شعله‌های آتش سوخت ولی از تخم قرمز رنگی که در آشیانه بود پرندۀ جدیدی به آسمان پر کشید. این پرنده سیمرغ نام گرفت. سیمرغ هر ۱۰۰سال یکبار خود را به آتش می‌کشد. از آتش متولد می‌شود و در آتش نیز برای تولد دوباره فنا می‌شود. هر زمان فقط یک سیمرغ در جهان در قید حیات است.

فردوسی در قسمتی از شاهنامه به زندگی پرفراز و نشیب خاندان سام می‌پردازد. خاندانی که حکایتهای زندگی آنان بزرگترین حماسه‌سرایی تاریخ است. حال به داستان سیمرغ از زبان شاهنامه می‌پردازی:

سالهای بسیار از ازدواج سام، آن یل نامدار گذشته بود اما او هنوز در شوق داشتن فرزند می‌سوخت. همسر او نیز مشتاق فرزند نیکویی بود. آنان بسیار به درگاه خداوند راز و نیاز کردند تا این‌که همسر سام متوجه شد باردار گشته است. پس سام ایزد یکتا را بسیار شکر گفت و از آن پس چشم‌انتظار فرزند بود تا چراغ خانه‌اش را روشن کند. با این حال چه کسی از حکمت خداوند باخبر است؟